

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و مسئله توسعه

سیاسی ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۵/۰۳ - تاریخ تصویب: ۹۶/۰۷/۱۷)

سید شمس‌الدین صادقی^۱

لقمان قنبری^۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، چگونگی ورود به مسیر توسعه سیاسی است. به عبارتی، توسعه سیاسی ایران از کدام مسیر تحقق یافتنی است؟ از بالا و توسط نخبگان سیاسی حاکم (اصلاحات)، از پایین و با حضور و ورود توده‌ها به عرصه سیاسی (انقلاب) و یا از خارج (سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای حقوق بشر)؟ مدعای تبیینی این پژوهش آن است که رسیدن به توسعه یافتگی سیاسی بدون ملاحظه ماهیت فرهنگ سیاسی توده مردم ایران به آسانی صورت نمی‌گیرد. در این رابطه دغدغه‌ی پژوهش حاضر تبیین و تحلیل تأثیر فرهنگ سیاسی توده مردم بر فرآیند توسعه سیاسی در ایران معاصر است؛ به عبارتی هدف از انجام پژوهش حاضر، تبیین ماهیت رابطه توسعه سیاسی و فرهنگ سیاسی و تأثیر فرهنگ سیاسی توده مردم بر توسعه سیاسی ایران معاصر است. پرسش پژوهش حاضر این است که فرهنگ سیاسی توده چه تأثیری بر روند توسعه سیاسی ایران برجای گذاشته است؟ برای پاسخ به پرسش تحقیق، این پژوهش فرضیه ذیل را

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه رازی (نویسنده مسئول) (sh.sadeghi1971@gmail.com)

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه رازی (loghman.ghanabri@gmail.com)

به سنجش می‌گذارد: به دلیل فقدان بسترها و فرصت‌ها از سوی دولت، فرهنگ سیاسی توده، نقشی بازدارنده بر روند توسعه سیاسی ایران بر جای نهاده است. روش پژوهش در این تحقیق، بهره‌گیری از چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی و روانشناسی جمعی، توصیفی - تحلیلی است و ابزارگردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: ایران، فرهنگ سیاسی توده، دولت وامانده، توسعه سیاسی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در یک نگاه کلی، دولت و یا نظام سیاسی از دو بُعد تشکیل شده است: یکی بُعد ساختار سیاسی یا ترتیبات نهادی - قانونی و دیگری بُعد فرهنگ سیاسی یا بُعد نرم افزانه. در بُعد فرهنگ سیاسی، تمرکز بر نوع جهت‌گیری‌ها و کنش‌های معنادار بازیگران جامعه نسبت به نظام سیاسی است. یکی از جلوه‌های این کنش‌های معنادار، کنش مشارکتی و رقابتی توده مردم در فرآیند توسعه سیاسی است که هر اندازه قاعده‌مندتر، عقلایی‌تر، سالم‌تر، دموکراتیک‌تر و عمل‌گرایانه‌تر باشد، به همان اندازه بیانگر رشد فرهنگ سیاسی مشارکتی در میان توده مردم می‌باشد؛ در این بین نیز نهاد دولت تسریع‌کننده روند توسعه سیاسی است. در همین راستا این پژوهش در پی آن است که به تحلیل رابطه فرهنگ سیاسی^۱ توده مردم ایران با توسعه سیاسی^۲، دموکراتیزاسیون^۳ و نقش دولت در این هم‌پیوندی بپردازد. مدعای تبیینی پژوهش آن است که در جامعه ایران، تعافلی نظری و عملی در بررسی جایگاه و تأثیر دولت و فرهنگ سیاسی توده مردم بر مسیر توسعه سیاسی وجود دارد. این در حالی است که هر میزان و نوعی از توسعه سیاسی بدون توجه به نقش دولت و ماهیت فرهنگ سیاسی توده مردم به فرجام مطلوب نخواهد رسید. طی یک‌صد سال اخیر به‌جز مقاطع خاص تاریخی آن هم با تسامح، نه‌تنها بسترها و فرصت‌ها برای نقش‌آفرینی مردم در عرصه توسعه سیاسی ایران از سوی دولت‌ها فراهم نگردیده، بلکه رشد فرهنگ سیاسی محدود، محدود-تبعی، پوپولیستی- بسیج‌گرایانه و نیمه مشارکتی در تقابل و انحراف آشکار با روندهای توسعه سیاسی ایران بوده است. با توجه به این مهم، پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که فرهنگ



۱. Political Culture

۲. Political development

۳. Democratization

سیاسی توده چه تأثیری بر روند توسعه سیاسی ایران برجای نهاده است؟ فرضیه پژوهش: به دلیل فقدان بسترها و فرصت‌ها از سوی دولت، فرهنگ سیاسی توده، نقشی بازدارنده بر روند توسعه سیاسی ایران برجای نهاده است. در این پژوهش، توسعه سیاسی متناظر با فرآیندگسترش دموکراتیزه شدن فرض شده که خود رابطه تنگاتنگی با فرهنگ سیاسی توده مردم دارد. دوره‌های تاریخی مورد تحلیل، چهار مقطع مشروطه، پهلوی اول، پهلوی دوم و دوران جمهوری اسلامی خواهد بود. روش پژوهش در چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی و روانشناسی جمعی، توصیفی - تحلیلی است. متغیرهای مستقل فرهنگ سیاسی توده، دولت و متغیر وابسته هم توسعه سیاسی ایران می‌باشد.

چارچوب نظری

گابریل آلموند، فرهنگ سیاسی را الگوهای ایستاری و سمتگیری‌های افراد نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام تعریف می‌کند (Almond & Verba, 1965). اریک روو، نیز فرهنگ سیاسی را عبارت از الگویی از ارزش‌ها، اعتقادات و امتیازهای احساسی فرد می‌داند (عالم، ۱۳۸۸: ۱۱۳-۱۱۲). سیدنی وربا، معتقد است فرهنگ سیاسی، نظامی از اعتقادات تجربی، نمادهای معنادار و ارزش‌ها و حالتی را که در آن کُنش سیاسی اتفاق می‌افتند مشخص می‌کند. فرهنگ سیاسی جهت‌گیری ذهنی مردم به سیاست را میسر می‌سازد (Mirbagheri, 2003: 35). آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی را جهت‌گیری‌های که مردم نسبت به نهادها، سنت‌ها و هنجارهای سیاسی خود اتخاذ می‌کنند، تعریف می‌کنند. بر این اساس، چنین جهت‌گیری‌هایی محصول شناخت، احساس و ارزش‌هاست (قوام، ۱۳۸۹: ۱۶۸). فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های یک ملت نسبت به نظام سیاسی، نخبگان سیاسی و قدرت سیاسی است که در تطور تاریخی و در ارتباط با رویدادهای مختلفی که درون جامعه رُخ می‌دهد شکل می‌گیرد و نوع و میزان

رابطه مردم با سیاست و قدرت فائقه را تعیین می‌کند. از نظر لوسین پای، فرهنگ سیاسی، محصول تاریخ جمعی یک نظام سیاسی و تاریخ زندگی افرادی است که آن نظام را می‌سازند (نیاکویی، ۱۳۹۳: ۲۰۹).

فرهنگ سیاسی در نظام‌های سیاسی از سه بُعد قابل ارزیابی است ۱. ابعاد شناختی: ۱. یا دانش نسبت به نظام سیاسی، نهادها، ورودی‌ها و خروجی‌های نظام سیاسی، ۲. ابعاد احساسی: ۲. یا احساس شهروندان نسبت به نظام سیاسی و مسئولین و عملکرد نهادها، ۳. ابعاد ارزیابی: ۳. یا نحوه تجزیه و تحلیل شهروندان از مسائل سیاسی جامعه و کشور خود (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۲۸). چهار سطح زندگی سیاسی هم عبارتند از: ۱. سطح نظام به‌عنوان یک کل، ۲. دروندادها به‌معنی تقاضاهای وارده به سیستم سیاسی، ۳. بروندادها به‌معنی تصمیمات اتخاذ شده توسط سیستم و ۴. خود (فرد) به‌عنوان بازیگر سیاسی (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۶۶). در همین راستا آلموند و وربا، نیز با کاربرد نگرش‌های سه‌گانه‌ی شناختی، عاطفی و ارزشی، نسبت به چهار سطح اصلی زندگی سیاسی یعنی سطح نظام، ورودی‌ها، خروجی‌ها و فرآیندها، سه نوع فرهنگ سیاسی یعنی فرهنگ سیاسی محدود، تبعی و مشارکتی را معین می‌کنند آلموند و وربا، افراد را در پیوند با آگاهی سیاسی و مشارکت سیاسی در سه سنخ دسته‌بندی کرده‌اند: نخست، کوتاه‌بینان که هنوز سیاست را حوزه‌ای مستقل در نظر نگرفته و چنین می‌انگارند که در سنجش با حوزه‌های دیگر کمتر مورد استقبال عمومی است. دوم، افراد مطیع که از رویدادها و چند و چون نظام‌های سیاسی آگاه هستند ولی خود را درگیر آنها نمی‌کنند و سوم، مشارکت‌جویان که یکسره درگیر وظایف سیاسی‌اند و خود را در برابر دیگران مسئول می‌دانند (نظری،

قنبری، ۱۳۹۱: ۲۸۸). سرانجام باید گفت در بررسی پدیده‌های اجتماعی-سیاسی چهار سطح تحلیل در علوم سیاسی استفاده شده است: فرد، گروه، دولت و جامعه. که نظریه فرهنگ سیاسی با برگزیدن جامعه به‌عنوان موضوع شناسا، در واقع سطح تحلیل چهارم را برگزیده است (اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۱۸). از این رو این پژوهش نیز تمرکز خود را در رابطه با فرهنگ سیاسی، سطح جامعه و توده مردم قرار داده است.

مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی در ایران معاصر ماهیت نظام سیاسی حاکم (اقتدارگرا یا دموکراتیک)، انقلاب‌ها (واپس‌گرا - منفی یا متحول و پیش رونده - مثبت) نوع اقتصاد سیاسی (دولتی، رانتی - مافیایی، لس‌فر و سوسیالستی)، نقش نیروهای خارجی (هجوم اقوام بیگانه، کودتاها یا تأثیر مثبت جهانی شدن)، اسطوره‌ها و ذهنیت‌های انباشی در فرهنگ عمومی مردم (فرهنگ تسلیم در برابر فرهنگ مقاومت)، روشنفکران (مستقل یا وابسته) انقطاع‌ها یا تداوم‌های مثبت تاریخی، فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم (خدمت‌گرا در مقابل خیانت‌کننده) همگی در رشد یا ممانعت از توسعه سیاسی نقش آفرین هستند. اما فارغ از موارد یاد شده یکی از برجسته‌ترین موانع در زمینه رشد توسعه سیاسی و دموکراسی در ایران، سطح نازل فرهنگ سیاسی مشارکتی در میان توده مردم است.

مطالعات انجام شده در زمینه توسعه سیاسی در ایران معاصر عمدتاً بر بُعد ساختاری توسعه‌ی سیاسی تمرکز کرده و ساختارها و نهادهای سیاسی استبدادی را در کانون توجه خود قرار داده‌اند؛ اما واقعیت عینی و تاریخی بروز توسعه‌ی سیاسی در ایران در طول صد سال گذشته و عدم کامیابی آن، این فرض را به ذهن متبادر می‌سازد که ریشه‌ی قضیه را باید نه صرفاً در بُعد ساختاری، بلکه در فرهنگ سیاسی نیز جستجو کرد. بنابراین در بحث توسعه سیاسی در ایران معاصر، هر چند می‌توان گفت بیشترین تأثیر را در تعیین بخشی به فقدان توسعه سیاسی، ترتیبات ساختاری و نهادی دولت از جمله ماهیت نظام‌های سیاسی

حاکم داشته است؛ در عین حال نباید از نقش و تأثیر فرهنگ سیاسی توده مردم و رابطه آن با توسعه سیاسی ایران غافل بود. برای روشن تر شدن مسئله در ادامه به بررسی ماهیت و پویای فرهنگ سیاسی توده مردم و رابطه آن با توسعه سیاسی در مقاطع زمانی مشروطه، دولت‌های پهلوی اول و دوم و دوران جمهوری اسلامی ایران خواهیم پرداخت.

۱. نهضت مشروطه

نخستین موج دموکراسی‌خواهی در ایران ریشه در جنبش‌های آزادی‌خواهانه قرن نوزدهم دارد که سرانجام به نهضت مشروطه و شکل‌گیری نظام مشروطه سلطنتی انجامید. با تدوین قانون اساسی، متمم آن و استقرار نظام مشروطه سلطنتی، حق حاکمیت ملی در نظام سیاسی جدید به مردم تعلق گرفت. هدف از نهضت مشروطه پایان دادن به پاتریمونالیسم سنتی سلسله قاجار و جایگزینی آن با سیستم پارلمانی مدرن بود. این نهضت موفق به تدوین یک قانون اساسی مدون شد که قدرت شاه را محدود می‌کرد؛ با این وجود صفات سیاسی پاتریمونالیسم به‌طور کامل در جامعه و نظام سیاسی ریشه کن نشد. به عبارت دیگر در این دوران اگر با تسامح بتوان از چیزی به نام فرهنگ سیاسی صحبت کرد، دگردیسی بنیادینی نسبت به پیش از مشروطه در فرهنگ سیاسی توده مردم صورت نگرفت و بهترین دلیل برای اثبات این مدعا چرخش از فضای نسبتاً آزاد مشروطه و افتادن به دام دولت لویاتانی پهلوی اول بود (Jahanbaksh, 2003: 244).

در دوران مشروطه با شکل‌گیری مجلس شورای ملی و قوام یافتن نظام انتخاباتی، همزاد و همراه آن، یعنی احزاب و جمعیت‌ها، در داخل و بیرون مجلس به‌عنوان اولین شاخه‌های توسعه سیاسی قدم در میدان نهادند (شیرودی، ۱۳۸۷: ۱۶). تعدد و تنوع مطبوعات نیز به‌عنوان شاخه دیگری در توسعه سیاسی با پیروزی انقلاب ۱۲۸۵ و استقرار نظام مشروطه، صرف نظر از

وقفه‌های کوتاه تا پایان این دوره تداوم یافت. بر اساس آن چه «الموتی» نقل کرده است: فقط در سال‌های اول انقلاب مشروطه تا پایان دوره استبداد صغیر در سال ۱۲۸۷ شمسی، بیش از ۱۵۰ روزنامه و مجله منتشر می‌شد (الموتی، ۱۳۷۰: ۴۴). اما چرا با وصف تحول یاد شده، دست‌آورد مشروطه در زمینه توسعه سیاسی دوام نداشت و با یک دوره مجدد از هرج و مرج، بی‌قانونی، جنگ‌های قومی و طایفه‌ای و نیروهای گریز از مرکز مواجه شد. در این معرکه سیاسی، فرهنگ سیاسی توده مردم چه تأثیر و جایگاهی در سرآغاز و فرجام مشروطه به‌عنوان گام نخست در مسیر دموکراسی و توسعه سیاسی بازی کرد؟ در پاسخ به پرسش یاد شده چنین ادعا می‌شود که در زمان شکل‌گیری نهضت مشروطه، مبانی مشروطه جز برای تعدادی از روشنفکران، برای عموم مردم و حتی نخبگان جامعه روشن نبود؛ غالب مردم و حتی زمامداران آن عصر اطلاع درستی از مفاهیم رایج در آن نهضت و از جمله حاکمیت قانون، آزادی، پارلمان، احزاب، مردم‌سالاری و تفکیک قوا نداشتند و بیشتر مردم در این نهضت تنها به دنبال رهایی از ظلم و کسب پاره‌ای از آزادی‌ها بودند و تصور دقیقی از ویژگی‌های دموکراتیک نداشتند؛ چرا که اساساً نهضت مشروطه در اثر ائتلاف بخش‌هایی از اشرافیت دیوانی و طبقه بورژوا برای اصلاحات از بالا شکل گرفته بود (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۳۸۱-۳۷۰؛ شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۳۱۳). به‌عبارتی می‌توان حاملان اصلی جریان مشروطه‌خواهی را با تسامح طبقه روحانی، روشنفکران و بورژوا (بازار و تجار) دانست. بنابراین نمی‌توان از جایگاه و تأثیر توده مردم در این نهضت صحبت کرد. به‌عبارتی، فرهنگ عمومی ایران، آمادگی آن‌را نداشت که به تدریج مراحل بعدی فرهنگ سیاسی عقلایی را فعلیت بخشد. هم‌چنین ناکامی دولت در ایجاد ترتیبات نهادی، فقدان نهادسازی و تربیت عمومی در تداوم بی‌قانونی، نقش اساسی ایفا نمود (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۹۸).

هر چند نهضت مشروطه حرکتی در جهت پایان دادن به عصر فرهنگ اقتدارگرایی و پاتریمونیا سنتی بود، اما جامعه ایران تا حد زیادی همان بود

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۳۱

که در گذشته بود. مقدمات ساختاری لازم برای تثبیت نظام پارلمانی هنوز چندان فراهم نبود و سیاست اساساً عبارت بود از مبارزه دایمی برای کسب قدرت بین نخبگان و دربار و قدرت‌های خارجی (ایرانی، ۱۳۷۱: ۴۸). در این دوره تلقیاتی ملی و جمعی از منافع و اهداف ملی وجود نداشت و در مقابل، فرهنگ و خلقیاتی چون بی‌اعتمادی برون‌گرویی، تعصب درون‌گرویی و خشونت علیه غیریت‌ها رایج بود. در عصر مشروطه، عشایر عموماً به ساختار قبیله‌ای خود، آگاهی و تعصب داشتند و رفتارشان از ساختار درونی قبیله ریشه می‌گرفت؛ چرا که در نظام عشیره‌ای مرز خودی- بیگانه بر اساس معیارهای خویشاوندی تعریف می‌شود. یکی از آثار پایدار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ عمومی ایران، حذف فردیت مثبت بود. چرا که در فرهنگ عشیره‌ای افراد به‌واسطه حفظ امنیت و خویشاوندی با یکدیگر زندگی می‌کنند (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱۲۲). به عبارت دیگر می‌توان گفت عدم نهادینه شدن عقلانیت سیاسی^۱ در میان توده مردم و سیطره روش‌ها و الگوهای گُش عشیره‌ای در چارچوب زیست عشیره‌ای منجر به این چرخش از دولت دموکراتیک مشروطه به اقتدارگرایی پهلوی اول شد. به عبارتی، بافت عشایری، ضعف و پراکندگی و اختلاف درونی جامعه مدنی در این دوران، بستر مساعدی را برای تجدید ساخت دولت مطلقه فراهم آورد که این نیز به‌نوبه خود معلول فقدان زیربنای توسعه سیاسی یعنی نوع ایستار فرهنگ سیاسی توده مردم بود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۷۰۰).

۲. دولت پهلوی اول

دولت پهلوی اول، مجموعه‌ای از رفورم‌ها را به اجرا درآورد که توسط دولت مشروطه به‌طور ناموفق انجام شده بود، مانند تأسیس نهاد آموزشی به سبک

۱. Political Rationality

اروپایی‌ها، نظام قضایی سکولار و متمرکز، ارتش دائمی مدرن، ساختار اقتصاد مدرن، ارتباطات جمعی، شبکه ارتباطی داخل کشور و بانک‌های سرمایه‌گذار. این مجموعه از نهادهای جدید به‌منظور کمک به اجرای سیاست تمرکز حکومت ایجاد شدند و نه گامی به‌سوی توسعه سیاسی (Seif & Amirhosseini, 2014: 7)، چرا که افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت، اعم از اجبارآمیز و غیر آن، احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش می‌دهد و از این‌رو مانع توسعه سیاسی می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۲). در این دوره شاهد ترکیبی از پاتریمونالیسم^۱ سنتی به انضمام توسعه و نوسازی به‌شیوه مدرنستی غربی هستیم که در آن عناصری چون اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنستی، ناسیونالیسم ایرانی، سکولاریسم و توسعه صنعتی وجود داشت؛ ولی جایی برای مشارکت شهروندان و رقابت آزاد سیاسی به‌عنوان دو ستون توسعه سیاسی وجود نداشت (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۵۸). به‌عبارت دیگر همین پیشرفت‌های نسبی نیز خود به بهانه جلوگیری از رشد و بلوغ سیاسی و سرکوب کلیه تجلیات آرمان‌های دموکراتیک صورت گرفت. اگر چه رضاشاه چارچوب قانونی و تشریفات حکومت پارلمانی را از بین نبرد؛ ولی شیوه حکومت او تفاوت چندانی با سلطنت استبدادی پیش از دوره مشروطه نداشت (ایرانی، ۱۳۷۱: ۴۴).

در این دوره مداخله و تقلب در انتخابات و حذف رُقبا رایج شد، مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس لغو و فعالیت احزاب ممنوع گردید و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به پایین‌ترین سطح تنزل یافت. در واقع در این زمان مجلس و وزارتخانه‌ها بیش از هر زمان به ابزاری برای تحقق آرزوهای رضا شاه بدل شدند و شاه نیز هم‌زمان با مطلقه و خودکامه شدن قدرتش، روز به‌روز بیشتر اسیر دست

معدودی نوکران سرسپرده و بله قربان‌گویان چاکرمنش اطرافش که مروج فرهنگ سیاسی تملق‌گرایی در جامعه بودند، می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۶۹). اگر دموکراتیزاسیون را به معنای توزیع منابع قدرت در میان نیروهای متنوع اجتماعی بدانیم، از این رو می‌توان چنین فرض کرد که توزیع منابع قدرت شرط لازم و کافی برای توسعه سیاسی است (Ghahremanpour, 2004: 70) امری که در دوران حکومت پهلوی اول، مجال ظهور پیدا نکرد. هم‌چنین اگر رشد و گسترش جامعه مدنی، مانع از ظهور استبداد، دیکتاتوری و حاکم شدن نگرش تک‌بُعدی خواهد شد، در آن صورت تحکیم ساخت قدرت مطلقه دولت پهلوی اول، خود مانع از تکوین احزاب به‌عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی گردید. بنابراین مدرنیزاسیون به‌شیوه دولت پهلوی اول بیشتر بر محور ایجاد تغییر و تحول در بافت اجتماعی و اقتصادی می‌چرخید. پهلوی اول در راستای تشکیل یک مَلت-دولت بر اساس اصولی چون دولت‌گرایی^۱ و تمرکزگرایی^۲، صنعتی کردن و تقویت بنیه نظامی پای فشاری می‌کرد. امری که به شخصی شدن قدرت و خفه کردن نطفه‌های در حال رشد جامعه مدنی انجامید (Ghahremanpour, 2004: 75) یکی از ویژگی‌های حکومت پهلوی اول، حاکمیت فرهنگ سیاسی حامی پروری^۳ بود. «بنانی» معتقد است که پیامد کلیتالیسم که به بهترین وجه تبیین‌کننده ماهیت پاتریمونیال قدرت در دولت پهلوی اول است، شخصی شدن قدرت و به بهترین وجه بازتاب عرصه غیر رسمی سیاسی و یکی از مهم‌ترین موانع توسعه سیاسی در ایران دوره بود (افضلی، ۱۳۸۶: ۳۳۵-۳۳۴). اساساً شرایط استبدادی و ساخت پدرسالاری، کنترل بیرونی را بازتولید و روحیات خود تنظیمی را تضعیف می‌کند. این الگو

۱. Statism

۲. Centralism

۳. Clientelism

زمینه‌ساز روحیات تلون و تملق، رعیت صفتی، ضعف مسئولیت فردی و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا نیز است (فراستخواه، ۱۳۹۴: ۲۰۸).

فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه با ساخت خانواده‌ی پدرسالار مطابقت دارد. در ساخت خانواده‌ی پدرسالار به‌ویژه هنگامی که با تمرکز قدرت همراه باشد، امنیت با اطاعت از فرادستان تأمین می‌شود. هم‌چنین فرآیند انتقال قدرت از طریق وراثت، اداره امور و قدرت سیاسی را در کنترل مستقیم فرمانروا قرار می‌دهد (قالیباف، شوشتری، ۱۳۹۲: ۷۴). در جوامع اقتدارگرا، اختلاف، امری منفی است و قاعدتاً نباید زاویه گرفت؛ زیرا اصل بر تبعیت است. هم‌چنین یکسان‌سازی رفتار و یکسان‌سازی انسان‌ها از عواقب اجتماعی نظام‌های اقتدارگرا است (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۳۲-۳۳). این در صورتی است که از ملزومات توسعه سیاسی وجود آن نوع از فرهنگ سیاسی است که بر تضارب اندیشه و تکثر آرا مجال ظهور و بروز بدهد. اما مطلق‌گرایی^۱ و انحصارطلبی از ویژگی‌های مقوم فرهنگ سیاسی مردم در دولت پهلوی اول بود. این فرهنگ سیاسی با هرگونه همکاری، همیاری، اتحاد و ائتلاف بسیار بیگانه است؛ در نتیجه چنین فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی اساساً خود ضد توسعه سیاسی و به‌ویژه ضد اصل مشارکت و رقابت‌پذیری سیاسی است.

در این دوره، مردم به‌دلایل گوناگون مانند سازمان نیافتگی و فقدان نهادهای جامعه مدنی، قادر به ارائه خواسته‌های خویش نبودند؛ اصولاً در ساختار سیاسی عصر پهلوی، مردم جایگاهی نداشتند و جامعه جولان‌گاه نخبگان حاکم بود (شهرام‌نیا، اسکندری، ۱۳۸۹: ۷۶). شهروند ایرانی در بند استبداد پهلوی اول، حُکم کسی را داشت که یک قدح چینی زیر بغلش بود و همه سرمایه‌اش همان بود، او نیز برای حفظ آن قدح، خود را به‌هر آب و آتشی می‌زد و به‌هر رنگی

۱. Absolutism

لازم بود در می‌آمد. به رنگ عابد و مؤمن، درویش و قلندر، یاغی و گردنه‌گیر، نوکر اجانب، دلچک، لوطی و جوانمرد، جان برکف و ابن‌الوقت (محسنیان راد، ۱۳۹۰: ۳۸-۳۹). در فضای فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه دوران پهلوی اول، تک‌گویی جای گفت‌وگو را گرفته بود؛ تک‌گویی بخش مهمی از ساختار زبانی و فرهنگ سیاسی مردم و نخبگان در مقابل حکومت پهلوی اول بود. تک‌گویی مجالی به دیالوگ و فرهنگ پرسش‌گری و تفکر انتقادی نمی‌داد؛ در نتیجه فضا برای تملق و چاپلوسی در فرهنگ استبداده ایرانی فراهم بود.

نباید فراموش کرد که ساختار دولت اقتدارگرا منجر به فرهنگ سیاسی خواهد شد که از ویژگی‌های آن می‌توان به قداست شاه و قدرت، نقد ناپذیری شاه، میدان ندادن به رقیب، حذف فیزیکی رقیب، مشارکت مبتنی بر ترس، نوکرمنشی و اطاعت محض در میان توده مردم اشاره کرد. در چنین فضایی، دولت اقتدارگرای پهلوی اول با گرفتن اختیار از انسان، وی را از مقام سوژگی و آفرینندگی به مقام ابژگی و انفعال تبدیل کرد. انسان‌ها در ذات متملق نمی‌شوند؛ بلکه تعیین‌های ساختاری آنها را چنین تربیت می‌کند و در یک راستای خاص شکل و هدایت می‌کند. فرهنگ سیاسی ضد توسعه، ضد نظم، متمرد از قانون و خشونت‌گرا در یک رابطه دیالکتیکی با نظام سیاسی حاکم در دوره پهلوی اول به بازتولید فرهنگ سیاسی در میان توده مردم انجامید که خود اساساً ضد توسعه سیاسی و انحراف از روند دموکراتیزاسیونی بود که از مشروطه آغاز شده بود.

طرفداران اهمیت و نقش فرهنگ سیاسی توده بر این باورند که اصولاً نظام‌های اقتدارگرا فقط بر اساس زور حکومت نمی‌کنند، بلکه علت اصلی حفظ قدرت سیاسی در این گونه نظام‌ها آن است که بخش بزرگی از جامعه در ارزش‌ها، اعتقادات، ایستارها و نگرش‌های پشتیبانی‌کننده حکومت اقتدارگرا سهیم‌اند (قوام، ۱۳۸۹: ۱۷۳). به این معنی که بر اساس فرهنگ سیاسی اقتدارگرا، توده مردم حاکم را موجودی برتر و بی‌همتا و تسلیم‌ناپذیر می‌دانند. این ویژگی‌ها

سابقه بسیار طولانی در فرهنگ و سنت ایرانیان دارد که به ساختار سیاسی پاتریمونیال ختم می‌شده است و ساختار پاتریمونیال نیز سبب رشد ویژگی‌های فرصت‌طلبی سیاسی، انفعال، اعتراض پنهان، ترس و تسلیم سکوت، فردگرایی منفی در میان ایرانیان است. البته صرف‌نظر از ساخت قدرت، چند پارگی‌های فرهنگی نیز موجد فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی شده است. معمولاً چندپارگی فرهنگی به عدم تفاهم میان گروه‌های اجتماعی مختلف می‌انجامد و بدبینی و بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند و از این‌رو، مانع عمده‌ای بر سر راه مشارکت و رقابت سیاسی به وجود می‌آورد. فرهنگ سیاسی مطلق اندیش نیز چون «کل‌نگر» است، «تمامیت‌نگر» نیز هست و به قدرت بدون مقاومت و به منزلتی استعلایی بدون بدیل می‌اندیشد. از این‌رو فرهنگ سیاسی رایج در دوره حکومت دولت پهلوی اول، مانع از تکوین احزاب به‌عنوان مجاری مشارکت توده مردمی و رقابت سیاسی نیز گردید. در نتیجه توده مردم و نگرش آنها به سیاست در فقدان وجود بسترها و فرصت‌ها لازم، جایگاه و تأثیری مثبت در توسعه سیاسی نداشتند؛ به‌طورکلی در این دوره همانند دوره مشروطه به‌جز معدودی از افراد آگاه شهرنشین، اکثریت توده مردم ایران فاقد ابعاد شناختی، احساسی و ارزیابی نسبت به ماهیت سیاست ایران در سطوح مختلف رژیم حاکم، ورودی‌ها، خروجی‌ها و فرآیندها بودند.

۳. دولت پهلوی دوم

با اشغال ایران توسط قوای متفقین، رضاشاه قدرت را به‌نفع پسرش محمدرضا ترک کرد. در واقع سقوط رضاشاه فضای جدید سیاسی را برای مشارکت توده‌ای در فرآیند سیاسی هموار کرد. در این فضای جدید، انواع مختلف ایدئولوژی‌های سیاسی حضور داشتند. این فضای متکثر به پیدایش فرهنگ سیاسی‌ای منتهی شد که مبتنی بر سیاست دموکراتیک بود (میرسپاسی، ۱۳۹۳: ۱۵۰-۱۴۹)، این دوره از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ طول کشید. در این دوره، مشارکت سیاسی تا حدودی فرصت بروز یافت؛ احزاب و گروه‌های



فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۳۷

متعددی شکل گرفتند، فضای سیاسی جامعه تا حدودی باز شد. مجلس به‌عنوان نهادی قدرتمندتر در ساختار حکومت نمایان شد. بروز و ظهور گروه‌های متعدد به‌رغم اغتشاش در فضای سیاسی جامعه، باعث تحرک سیاسی به‌عنوان یکی از ملزومات توسعه سیاسی گردید (خواجه سروی، جعفرپور کلوری، ۱۳۹۳: ۷۲).

فضای متکثر ۱۲ ساله بعد از برکناری رضاشاه از قدرت به پیدایش فرهنگ سیاسی‌ای منتهی شد که مبتنی بر سیاست دموکراتیک بود. این فضا، گفتمانی سیاسی ارتباطی را به‌وجود آورد که بسی بازتر از نظام سیاسی اقتدارگرا و غیر مشارکتی بود، که به‌طور سنتی در ایران وجود داشت. مثال بارز رقابت و فضای باز مشارکتی انتخابات مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۲ بود که می‌توان گفت آزادترین انتخابات مجلس از دوره مشروطه تا آن زمان بود. اوج فعالیت احزاب در این دوره مربوط به نخست‌وزیری دو ساله‌ی محمد مصدق بود؛ چرا که در این دوران احزاب ملی، مذهبی و دولتی به‌شکل متکثرانه به فعالیت پرداختند. در مجموع میزان فرهنگ سیاسی مشارکتی توده مردم و رقابت سیاسی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی در جامعه به‌سطح قابل قبولی رسید، اما این فضا زیاد دوام نیاورد. در دهه ۱۳۳۰ نیز تحولی بنیادین در بافت جامعه ایران و افزایش چشمگیری در سواد و رشد آگاهی سیاسی مردم اتفاق نیفتاد. از این‌رو اگر هم تحولی در فرهنگ سیاسی توده نسبت به گذشته ایجاد شد، محدود به مناطق شهری بزرگ بود. «ریچارد کاتم» در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» در این‌خصوص می‌گوید:

مصدق تصمیم گرفته بود انتخابات مجلس هفدهم آزاد برگزار شود؛ چون به اعتقاد او مردم حامی او بودند و دلیلی نداشت که از رأی آنها بهراسد، اما این طرز تفکر ساده لوحانه می‌نمود. این درست است که افکار عمومی مردم به هنگام برگزاری انتخابات در زمستان ۱۳۳۱ عمدتاً به‌نفع مصدق بود، اما عیب کار در آن‌جا بود که اکثر مردم ایران از آگاهی سیاسی برخوردار نبودند (کاتم، ۱۳۸۵: ۳۴۷). بنابراین تحولات سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، هر چند به فضای

عقلانیت سیاسی و فرهنگ اجتماعی- سیاسی مدرنیت یاری رساند، اما خودکامگی محمدرضا شاه نیز مدرنیت، عقلانیت و رشد اجتماعی را به تعطیلی کشاند (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱۲۳).

در واقع با شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ناگاه فضای خشونت‌باری بر فضای سیاسی جامعه حاکم شد؛ که البته این خود نشان از عدم توازن بین رشد فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی دارد. به عبارت دیگر فرهنگ سیاسی توده مردم یک گام عقب‌تر از گفتمان توسعه سیاسی و دموکراسی در میان روشنفکران و نخبگان سیاسی بود. بنابراین به محض کودتا، احزاب مختلف در چنبره خود فرو رفتند؛ برخی از شخصیت‌ها تبعید و زندانی شدند، مردم در یک انفعال سیاسی قرار گرفتند و فضای استبدادی بر جامعه مسلط شد. برخی از احزاب در مخالفت با گروه حاکم، به فعالیت‌های زیر زمینی و مخفی روی آوردند و به‌طور کلی فرآیند مشارکت و رقابت سیاسی رو به ضعف نهاد. به‌رغم آن که در ادامه این دوره بسیاری از انجمن‌ها و احزاب و به عبارتی بهتر «دوره‌ها» فعال بودند، اما همانند گذشته فرهنگ اقتدارگرایی، فرهنگ قوم‌محوری، شخص‌گرایی، تعلقات محلی و عدم تعلق ملی غلبه بیشتری نسبت به فرهنگ سیاسی مشارکتی و فعالانه داشت. هر چند تحولات دهه ۱۳۳۰ می‌رفت که در آینده بستر ساز و مهیا کننده رشد یک فرهنگ سیاسی مشارکتی و خروج از مشارکت تبعی دوران پهلوی اول شود، ولی سرنوشت این بود که با کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت مجدد اقتدارگرایی، رشد فرهنگ سیاسی در حال رشد مردم دوباره منقطع گردد. از این رو بار دیگر بستر و فرصت عمل برای توسعه سیاسی و یا دموکراسی در ایران از دست رفت. در واقع شکست نهضت ملی و انسداد فضای سیاسی، یادآور تجربه شکست نهضت مشروطه بود. کودتای ۲۸ مرداد موجب شکل‌گیری فرهنگ سیاسی شد که حامل یأس، بدبینی، منفی‌بافی، توهم توطئه نسبت به بیگانگان و از جمله انگلستان بود. به نوعی از این تاریخ به بعد، فرهنگ سیاسی توهم توطئه هم در میان نخبگان سیاسی و هم در میان

توده مردم شکل گرفت و تا همین امروز هم به بخش جدایی‌ناپذیر در فرهنگ سیاسی توده مردم ایران تبدیل شده است که خود مانعی در مسیر توسعه سیاسی محسوب می‌شود.

میلتون فریدمن،^۱ بر این باور است که دولت برای تضمین آزادی فرد و افراد ضروری است، ولی در عین حال تمرکز قدرت در آن، آزادی‌های فرد و جامعه را محدود می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱۷۶). پهلوی دوم از ارتش، بوروکراسی و سیستم پشتیبانی دربار به‌عنوان سه رکن موازی نه برای رضایت مردم، بلکه در جهت حفظ قدرت خود استفاده می‌کرد. به‌طور کلی دولت پهلوی دوم چنین تصور می‌کرد که طرح او یعنی توسعه اقتصادی-اجتماعی، ولو این که در قالب یک رژیم دیکتاتوری باشد، برای مردمش بهترین است؛ اما اگر مردم برای زندگی خودشان و حرکت به سمت دموکراسی تصمیم بگیرند غیر ممکن است که توسعه اقتصادی-اجتماعی بدون توسعه سیاسی اجرایی شود (Karimi, 2014: 124-128). اقتدارگرایی نوین پهلوی دوم، شیوه‌ای از حکومت بوده که در آن برخلاف اقتدارگرایی سنتی، نهادها و حقوق دموکراتیک از جمله حق مشارکت مردم در اداره کشور به رسمیت شناخته شده بود؛ اما این نهادها و حقوق وسیله‌ای برای حاکمیت واقعی مردم به‌شمار نمی‌آمد، بلکه بیشتر وسیله‌ای برای مشروعیت دادن به حاکمیت بود (آزموده، ۱۳۸۷: ۵).

جامعه ایران در فاصله سال‌های پس از کودتا تا پیروزی انقلاب اسلامی، فضای استبدادی سنگینی را متحمل شد؛ در این مقطع زمانی به‌جز دوره‌های محدود که محمدرضا شاه تحت تأثیر فشارهای خارجی ناچار از اعمال ساده‌ای از اصلاحات با اعطای آزادی‌های محدود شد، قدمی در راه توسعه سیاسی برداشته نشد. در همین ارتباط «ماروین زونیس» می‌گوید: اگر در ایالات متحده آمریکا، حکومت

در نظر، از مردم به وسیله مردم و برای مردم است و در عمل به وسیله مردم و برای مردم؛ حکومت در ایران به صورت تاریخی از نخبگان، توسط نخبگان و برای نخبگان بوده است؛ بنابراین مردم و جامعه مدنی در توسعه سیاسی نقشی نداشتند (شهرام‌نیا، اسکندری، ۱۳۸۹: ۷۶). اصولاً در این دوره توده مردم در امر توسعه سیاسی محلی از اعراب نداشتند؛ چون روندهای تبدیل افراد به شهروندان آگاه و مشارکت جو هنوز رشد چندانی پیدا نکرده بود.

در زمان محمدرضا شاه، تسلط دولت بر اقتصاد کشور فرهنگ قیمومیت‌گرایی، زندگی در سایه دولت را باز تولید می‌کرد. هم‌چنین حکومت اجاره‌ای - رانتهی با درآمدهای آسان می‌توانست مردم را به آسانی دور بزند و مشارکت مردم را بلاموضوع کند (فراستخواه، ۱۳۹۴: ۱۷۷-۱۷۶). البته در این دوره، توسعه اجتماعی - اقتصادی به واسطه درآمدهای روزافزون نفت عملی شد. میزان درآمد نفت در سال ۱۳۴۲، ۵۵۵ میلیون دلار بود در سال ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در سال ۱۳۵۰ به ۱/۲ میلیارد دلار، در سال ۱۳۵۳ به ۵ میلیارد دلار و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در بازار جهانی، در سال ۱۳۵۵، به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۵۵۲). در واقع اوج تمرکزگرایی و فقدان توسعه سیاسی پس از سال ۱۳۴۲ صورت گرفت. نقطه آغاز این دوره را باید مصادف با روی کار آمدن اسدالله علم در پست نخست‌وزیری و تثبیت قدرت سرکوب ساختاری دولت دانست. طی این سال‌ها، هر سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه در عمل به ابزار قدرت بلامنازع و نامحدود شاه و بازوی اجرایی سلطنت بدل شدند. گازیوروسکی با اشاره به عدم استقلال قوه مقننه می‌گوید: دو مجلس قانون‌گذاری پس از اوایل دهه ۱۹۶۰ هیچ‌گونه اختیارات واقعی نداشتند (شیرودی، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۰). در واقع از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، استبداد حکومت پهلوی دوم در اوج خود بود و بار دیگر

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۴۱

تمرکز قدرت دولت بازتولید، فردپرستی و فرهنگ سیاسی حذف و سرکوب و مخالفت با آزادی اندیشه تکرار گردید (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱۲۸).

اسناد تاریخی نیز نشان می‌دهند که مشارکت سیاسی در ایران دوره پهلوی دوم به‌خصوص پس از سال‌های ۱۳۴۰ شمسی، بیشتر با نظریه بسیج سیاسی^۱ هم‌خوانی دارد. غلامرضا افخمی و سیروس الهی، در سمپوزیومی که در سال ۱۹۷۵ در ایران برگزار گردید به این نکته آشکارا اشاره می‌کنند که مشارکت سیاسی مردم ایران از سال‌های ۱۳۴۰ تا سال‌های ۱۳۵۴ ریشه در بسیج سیاسی داشته است. احسان نراقی نیز در زمینه مشارکت سیاسی در این دوره عنوان می‌کند که «در سال‌های سلطنت پهلوی دوم یعنی سال‌های پس از کودتا، تلاش دولت در جهت کاهش تأثیر نهادی مشارکت قانونی بر خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌ها، نوعی بی‌مسئولیتی حکومت را در مقابل مردم رقم زد و تمرکز و تمرکزگرایی را شدت بخشید. محمدرضا شاه همانند پدرش البته در شرایط خاص تاریخی و با ملایمت بیشتر هیچ نوع اقدامی در جهت مشارکت دادن مردم در امر توسعه سیاسی و تغییر در ساخت قدرت بسته سیاسی انجام نداد (خواجه سروی، جعفرپورکلوری، ۱۳۹۲: ۶۳-۵۸). تمرکز و اتکای انحصاری دولت تحصیلدار بر درآمدهای نفت و ضدیت ذاتی آن با کثرت‌گرایی و جامعه مدنی در عمل زمینه را برای استقرار نظام بسته سیاسی فراهم می‌کند و نظام سیاسی، بسیاری از لوازم دموکراسی و تجلی اراده مردم را از دست می‌دهد و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد (عبداللهی، راد، ۱۳۸۸: ۳۶).

ماروین زونیس در تحقیق میدانی خود از دوره پهلوی دوم به این نتیجه می‌رسد که در ایران اکثر فرصت‌ها در دوایر مربوط به نهاد دولت فراهم بود و به‌طور

طبیعی، بسیاری برای بهره‌برداری از فرصت‌ها به دولت نزدیک می‌شدند. نزدیک شدن به دولت نیز تابع محور قرار دادن شخص شاه و افکار و تمایلات و سیاست‌ها و منافع او بود. بدین ترتیب، فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چند شخصیتی بودن رواج پیدا کرد (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۴۹). هم‌چنین اقتصاد نفتی در این دوره، عناصر آن نوع فرهنگ سیاسی را باز تولید می‌کرد، که ویژگی بارز آن دلال بازی، قیومیت‌گرایی، زرنگ بازی، گلیم خود را از آب کشیدن، فرهنگ کی به کیه و فرصت‌طلبی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. در این دوره به دلیل سنگینی سایه حکومت، لاجرم ارزش‌های چون رقابت، مشارکت، حس تعلق ملی، گفت‌وگو، تساهل و تفکر انتقادی به‌عنوان اجزای فرهنگ سیاسی در میان مردم مجال رشد و توسعه پیدا نکرد. در این دوره نیز کانون‌های اصلی قدرت حکومتی در دست خویشاوندان درجه اول و دوم پهلوی دوم و شخصیت‌هایی بود که پدران آنها در رأس ایل و قوم بزرگ و از افراد صاحب نفوذ در دوره قاجار یا دوران پهلویی اول بودند. در این دوره در فقدان نهادسازی،^۱ شاهد شکل‌گیری گروه‌بندی‌های غیر رسمی و روابط حامی- دست پرورده^۲ و گروه‌بندی‌هایی به‌شکل «دوره» و فرقه‌ای به‌جای احزاب و انجمن‌های رسمی هستیم. در چنین آشفته‌بازاری، دولت پهلوی دوم توانست در پویش جامعه سیاسی از سازوکارهای تأثیرگذاری چون ایدئولوژی سیاسی، احزاب رسمی، نخبگان سیاسی، رسانه‌های گروهی، دیوان‌سالاری و مجلس بر فرهنگ سیاسی مردم، آثاری چون تفرددگرایی، مسئولیت‌گریزی، عافیت‌طلبی، خشونت سیاسی، قدرت‌گرایی، نفع‌طلبی، بیگانه‌خواهی، فسادپذیری را به یادگار گذارد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

در یک جمع‌بندی در خصوص جایگاه و تأثیر فرهنگ سیاسی توده مردم و نقش

۱. Institution. Building

۲. Patron. Client

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۴۳

دولت بر روند توسعه سیاسی ایران در دوران حکومت پهلوی دوم می‌توان اذعان نمود که این دوره نیز در تداوم دوران پهلوی اول بود با این تفاوت که اقتصاد نفتی و ساختار اقتدارگرایی بوروکراتیک، موجبات تولید فرهنگ سیاسی به‌شکل تبعی - محدود را فراهم نمود. در شرایط فرهنگی نامناسب که احزاب کارویژه‌های خود را از دست می‌دهند و در مسیرهای نامناسبی قرار می‌گیرند و قوام‌بخش فرهنگ سیاسی مشارکتی نیستند؛ به تبع نخبه و توده مردم نیز مسیر مناسبی را طی نمی‌کنند. نخبه تا جایی که می‌تواند به سمت تک‌ریم قدرت پیش می‌رود و توده نیز مشارکت خود را بی‌فایده تلقی می‌کند. البته نباید فراموش کرد که سیاست‌های مدرنیزاسیون برونزای محمدرضا شاه منجر به هم‌آمیزی طبقه فقیر شهرنشین و روشنفکران به‌شکل فرهنگ سیاسی مخالف و توده‌گرایانه‌ای علیه مدرنیزاسیون شاه شد. از تبعات چنین سیاستی، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی‌ای بود که با بهره‌مندی از ارزش‌های مذهب تشیع به‌شکل رمانتیک به خود سامان داد. این چرخش و بازگشت که توسط روشنفکران در قالب بازگشت به خویشتن و بومی‌گرایی مطرح می‌شد، نقطه مقابل آمال و افکار مدرنیستی و فرهنگ سیاسی کثرت‌گرا و الگوی توسعه سیاسی مدرن در ایران بود.

۴. دولت جمهوری اسلامی ایران

با پیروزی انقلاب اسلامی، مسیر توسعه سیاسی ایران با دوران قبل از آن تفاوتی ماهوی پیدا کرد؛ چرا چنین شد؟ چون انقلاب به مقتضای خود همه آن مفاهیم، آمال‌ها و آرزوهای تجلی نیافته را از جا کنده^۱ و دگرگون نموده بود. حضور آحاد ملت در صحنه سیاسی انقلاب ضمن ارایه میزان بالایی از رشد سیاسی، آنها را در گردونه مسائل سیاسی و سایر موضوعات مرتبط با آن آشنا و

^۱. Dislocate

درگیر ساخته و در مقایسه با گذشته، تقویت فکری و بینش سیاسی آنها را ارتقا بخشیده بود. در واقع انقلاب اسلامی ایران منجر به تجدیدنظر در دیدگاه‌ها و سمت‌گیری‌های مردم نسبت به نظام سیاسی و سیاست گردید و در نتیجه در فرهنگ سیاسی توده مردم و تلقی و جهت‌گیری آنها نسبت به کارکردهای نظام سیاسی تحولی پدید آورد. در راستای این تغییر بود که پاره‌ای از پژوهشگران، فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی را متشکل از اجزای زیر برشمردند ۱. تبعیت از یک تفسیر از اسلام، ۲. شکستن فردگرایی، ۳. درونی کردن ارزش‌های ولایی منطبق با ایدئولوژی اسلامی، ۴. تک بُعدنگری اسلامی: به طوری که اسلام یگانه معیار مناسب موجود برای سرمایه‌دار، کارگر، دهقان، دانشمند و هنرمند باشد (Fazeli, 2006: 161). در ادامه به تحلیل رابطه فرهنگ سیاسی توده مردم با توسعه سیاسی در دهه اول، دوم و سوم انقلاب خواهیم پرداخت.

۱-۴. دهه اول انقلاب

در اوائل پیروزی انقلاب، چند ماه پس از سقوط نظام سلطنتی، نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری و متعاقب آن دوره مجلس شورای اسلامی رقم خورد. این دوره انتخابات در شرایط کاملاً انقلابی، رقابتی و با مشارکت گسترده اقشار مختلف برگزار شد (عبداللهی، راد، ۱۳۸۸: ۴۶). ایدئولوژی انقلاب اسلامی با تضعیف هویت‌های طبقاتی، قومی، محیطی و با تقویت هویت برتر اسلامی بر گسترش جامعه توده‌ای مردم تأثیر فراوان گذاشت. به عبارت دیگر مشارکت توده‌ها در این دوران مبتنی بر علایق خاص، صنفی و گروهی نبود، بلکه در جهت مصالح کلی انقلاب اسلامی از بالا برانگیخته می‌شد. هر چند که در آغاز این دوره تمام توجه‌ها معطوف به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شد و به تبع، رشد جامعه مدنی و توسعه سیاسی مورد غفلت واقع گردید (Asayesh & Other, 2011: 22). هم‌چنین نوع مبارزه قدرت، شیوه بسیج سیاسی و ماهیت سیاست‌های اجتماعی در سال‌های اولیه انقلاب تا سال ۱۳۶۸

به استقرار حکومت پوپولیستی^۱ انجامید؛ که مهم‌ترین ویژگی آن مشارکت توده‌ای و بسیج سیاسی بود (بشیریه، ۱۳۹۲: ۳۴). به عبارت دیگر به اقتضای سال‌های اول انقلاب، تنش‌های داخلی و جنگ تحمیلی، شاهد رشد ایدئولوژی پوپولیستی و بسیج توده‌ای جامعه هستیم. هم‌چنین در این دوره شاهد رشد آن جلوه‌ای از فرهنگ سیاسی هستیم که بر ویژگی‌هایی چون نخبه‌گرایی، پدرسالاری سیاسی، اطاعت و انضباط‌پذیری تأکید می‌نمود و باز شدن روزنه‌ها را برای فعالیت‌های خودجوش مدنی و دموکراتیک بشارت نمی‌داد.

این در حالی است که مصادیق مشارکت فعالانه به صورت مشارکت در حزب، تجمع منافع، تدوین منافع، حق رأی، ایجاد حزب سیاسی و یا انجمن‌های داوطلبانه، مشارکت فعال برای تغییر خط‌مشی‌های مختلف نظام سیاسی به طریق نهادین متجلی می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۹). هم‌چنین با توجه به کارویژه‌هایی که احزاب در روند رشد و تحول مشارکت سیاسی و به تبع آن در فرهنگ سیاسی مردم دارند در جمهوری اسلامی - به خصوص در سال‌های آغازین به دلیل شرایط جنگی تحمیلی - مجالی برای تکوین و رشد احزاب ایجاد نشد؛ بنابراین مطبوعات، رسانه‌ها و اشخاص، نقش و کارویژه‌های احزاب را برعهده می‌گرفتند (خواجه سروی، جعفری کلوری، ۱۳۹۲: ۷۰). در این دوران که معروف به دوران «دولت ایدئولوژیک» است، حزب جمهوری اسلامی نقش حزب واحد مسلط را در جهت انحصار قدرت ایفا می‌کرد. بنابراین می‌توان اذعان نمود در دهه اول انقلاب، مطابق نظریه «هژمونی ایدئولوژیک گرامشی»، هیأت حاکمه ایران درصدد هدایت و کنترل اخلاقی و فکری جامعه به سبک اسلامی بود و تفسیری از حکومت و توسعه سیاسی ارائه می‌داد که جایگاهی برای مشارکت خودجوش و خود بنیان مردم در امر حکومت و سیاست و مهم‌تر

از همه توسعه سیاسی به مفهوم مدرن قائل نبود.

مارکس وبر درباره اهمیت نقش باورهای مذهبی در فرهنگ یک ملت می‌نویسد: انسان جدید حتی با بیش‌ترین حسن نیت، نمی‌تواند اهمیت و تأثیر باورهای دینی را در فرهنگ و خصلت ملی بازشناسد (عباسی، ۱۳۹۱: ۷). علی بنو عزیزی، بر این اعتقاد است که جوامعی همانند ایران که با تحولات اجتماعی و انقلاب دینی روبه‌رو شده‌اند، توانسته‌اند زیرساخت‌های اجتماعی را در چارچوب فرهنگی سیاسی مقاومت بازتولید نمایند و این همان چیزی بود که با شروع جنگ تحمیلی نظم گفتار جدیدی را پدید آورد که در کانون این نظم گفتار، اسلام قرار داشت که مختصات آن عبارت بود از محوریت ارزش‌های شیعی (مانند واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع))، وجه حماسی که با اقتضائات جنگ سازگار باشد، لحن سوگوارانه (لاله سرخ، خون، گلگون)، تقابل با ارزش‌های جاری در شهر و گرایش زیاد به شهادت (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۸۹-۵۸۸). به‌تبع در چنین فضای ذهنی و فضای جامعه نمی‌بایستی سخن از فرهنگ سیاسی مشارکتی مستقل در میان توده مردم در مفهوم مدرن زد. جنگ و تداوم آن، فرهنگ سیاسی توده‌گرایی را تداوم بخشید، چرا که بهترین وسیله برای بسیج توده‌ای بود. فرهنگ سیاسی مردم در این دوره به کیش شخصیت و تبدیل قهرمان به اسطوره گرایش پیدا کرد. اساساً در دهه اول انقلاب در حوزه نظام ایستمه و ارزشی برآمده از انقلاب اسلامی شاهد رواج شهادت‌طلبی، آخرت‌گرایی و انتظارگرایی به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از فرهنگ سیاسی توده هستیم. در این دوره مخاطب و منابع اصلی حکومت برای بسط پروژه بسیج توده‌ای، حاشیه نشین‌های شهری، مهاجرین، روستاییان و خرده بورژوازی بودند که به‌دلیل نوع نگرش و سطح فرهنگ سیاسی‌شان از طرف حاکمیت قابلیت بسیج بیشتری داشتند.

ماکس وبر می‌گوید در دوره‌های فشار، اضطراب روانی، فیزیکی، اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و سیاسی، کاریزما و جنبش کاریزما پدید می‌آید؛ چرا که

کاریزما در پاسخ به مسئله معنا پدید می‌آید (بشیریه، ۱۳۹۲: ۶۱). برخورد مطلق‌گرایانه و سیاه و سفید، یکی از مؤلفه‌های اساسی فرهنگ سیاسی ایرانیان در این دوره است. فرهنگ سیاسی مطلق‌انگار، فرهنگ محصور شدگان در دو سر افراط و تفریط یک طیف سیاسی است. فرهنگ صفر یا صد، فرهنگ سیاسی مبتنی بر منطق یا این یا آن است و هم این و هم آن، را در این وادی راهی نیست. در چنین شرایطی یا باید زنگی زنگ بود یا رومی روم؛ فضایی مابین این دو وجود ندارد. نتیجه آن، همانا بسته شدن راه تحمل عقاید و بروز فرهنگ ستیز و خشونت است (شریف، ۱۳۸۰: ۸۵). بنابراین در فرهنگ سیاسی برآمده از پیروزی انقلاب اسلامی، آنچه به رفتار سیاسی ایرانیان و نیز نخبگان تصمیم‌ساز کشور جهت می‌داد از یک رمزگان دیرپای فرهنگ ایرانی یعنی «نبرد خیر و شر» و برابر دانستن «دشمن خارجی» یا «دیو و شیطان بزرگ» سرچشمه می‌گرفت؛ از این‌رو اصطلاح «شیطان بزرگ»^۱ که در مورد آمریکا به کار گرفته شد به اصلی رجوع داشت که در حافظه تاریخی و خاطره جمعی ایرانیان ریشه داشت.

جمهوری اسلامی با هدایت مردم به اطاعت در زمینه‌های ایدئولوژیکی و مذهبی و با برنامه‌ریزی اقتصادی، مشوق صنوف غیر تولیدی، دلالی و توزیع رانت و اعطای یارانه گسترده‌تر از قبل، ماهیت رانتی پیدا کرد و با کاهش درآمدهای نفتی در بودجه دولت، ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک، ویژگی دولت توزیعی را گسترش داد (ازغندی، ۱۳۸۹: ۴۴-۴۵). در این دوره فرهنگ سیاسی حامی‌گرایی، طبقه متوسط را که ستون اصلی دموکراسی‌سازی به‌شمار می‌آید تضعیف کرد؛ به تبع این نوع مبارزه قدرت و شیوه بسیج سیاسی و ماهیت سیاست‌های اجتماعی در سال‌های اولیه انقلاب تا سال ۱۳۶۸ به استقرار حکومت توده‌گرا گرایش پیدا کرد. در این دوره مشارکت مردم به‌جای این‌که

خودجوش باشد بیشتر تجهیززی بود؛ بدین معنی که حاکمیت با یک برنامه و هدف تجویزی از پیش تدوین شده درصدد برانگیختن مردم برای مشارکت بود. از این رو در این شکل از مشارکت، مردم جایگاه و تأثیری در فرآیند توزیع قدرت و تصمیم‌سازی‌های سیاسی و به‌طورکلی توسعه سیاسی نداشتند. فرهنگ سیاسی توده مردم در اوایل انقلاب را می‌توان تبعی- مشارکتی نیز نامید، چرا که در چنین فرهنگی سیاسی مشارکت وجود دارد؛ ولی فقط در چارچوب‌های مورد نیاز حاکمیت صورت می‌گیرد. تنوع و چندگونگی وجود ندارد و ایدئولوژی با عرضه تفسیری واحد از کل امور، اراده فردی را برای اجبار درونی خودش بسیج می‌نماید. با وقوع انقلاب اسلامی، فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در ایران در جهت فرهنگ سیاسی مشارکتی تحول یافت، ولی به‌دلیل شرایط خاص دهه اول انقلاب که به توده‌ای شدن سیاست منجر شده بود، این فرهنگ در مرحله بینابینی که می‌توان آن را تبعی- مشارکتی نامید متوقف شد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۴۷۶). بدین‌سان در دهه اول انقلاب، شاهد موجی از پوپولیسم و رادیکالیسم ایدئولوژیک به‌عنوان پشتوانه بسیج توده‌ای هستیم. در این دوره هم نقش واقعی مردم در سطوح نظام، ورودی و خروجی‌های نظام و فرآیند نظام بسیار کم‌رنگ بود؛ پس نه فرهنگ سیاسی توده مردم جایگاه و نقشی در توسعه سیاسی داشت و نه دولت به‌دلیل الزامات ساختاری برآمده از انقلاب، اولویت را برای توسعه سیاسی قائل بود.

۲-۴. دهه دوم و سوم انقلاب

توسعه سیاسی، مستلزم تغییرات اجتماعی بلندمدتی است که طی آن نظام قشریندی اجتماعی، نظام سیاسی و فرهنگ اجتماعی دستخوش تحول واقع شوند (عبداللهی، راد، ۱۳۸۸: ۳۱). هانتینگتون مفهوم توسعه سیاسی را با توجه به میزان نرخ صنعتی شدن، بسیج اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار می‌دهد. او معتقد است در فرآیند توسعه سیاسی مطالبات



جدید به شکل مشارکت و نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کند. بنابراین نظام‌های سیاسی باید قابلیت و توانایی لازم را برای گذار به دموکراسی داشته باشند (Aghayi & Fathimehr, 2014: 1110). دانیل لرنر نیز بر این باور است که پیدایش جامعه مبتنی بر مشارکت سیاسی، متضمن وقوع توسعه شهرنشینی، توسعه آموزش عمومی و توسعه وسایل ارتباطی است (بشپریه، ۱۳۸۰: ۱۷). در همین ارتباط در دوره دولت‌سازندگی تغییرات به وجود آمده جهت اصلاحات اقتصادی، تغییر نظام ارزشی و به دنبال آن دگرگونی در فرهنگ سیاسی و تأثیرپذیری از محیط بین‌المللی (جهانی شدن) موجب تقویت رویکرد مشروعیت قانونی نظام شد و بستر مناسبی برای نهاده‌سازی مشارکت سیاسی صورت گرفت. با این وصف در این دوران (۱۳۷۶-۱۳۶۸)، توجه فراوان برای بازسازی ویرانی‌های عظیم ناشی از جنگ تحمیلی، موجب غفلت از گذار به سوی فرآیندهای دموکراتیک و توسعه سیاسی گردید (Asayesh & Other, 2011: 221). اگر بنا باشد فرهنگ سیاسی یک جامعه در مسیر عقلانی شدن قرار گیرد، در ابتدای امر به آرامش سیاسی و حرکت در جهت نهاده‌سازی شدن ساختار سیاسی نیاز است (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۷۵). هر چند که در این دوره شاهد مشارکت نفوذی که طبعاً غیر رسمی، شخصی و مبتنی بر روابط است و پیدایش گروه‌های فشار بودیم، با این وصف روندهای موجود در این دوره منجر به آرامش سیاسی بیشتر نسبت به دهه اول انقلاب شد. تداوم این آرامش نسبی می‌رفت که در دهه سوم انقلاب بستر را برای نهاده‌سازی کردن ساختار و قواعد زندگی دموکراتیک فراهم کند.

پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ نشان از شروع یک دوره جدید در ایران بود. این دوره جدید که برخی آن را دوران

پسااسلامیزم^۱ نامیده‌اند، نشان از چرخش اساسی قدرت در سیاست ایران به سود اصلاح‌طلبان بود (Fazeli, 2006: 169). بیست میلیونی رأی دهنده‌ای که آرای خود را به سیدمحمد خاتمی دادند، تنها هدفشان تحصیل یک زندگی بهتر اقتصادی و سیاسی نبود، بلکه این عمل بیان یک اعتراض به برداشتی ایدئولوژیک از حیات اجتماعی و سیاسی نیز بود که برای بیش از بیست سال بر آنها چیرگی داشت (Jahanbakhsh, 2003: 246). با انتخاب خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور و وعده‌های او در زمینه اصلاحات اجتماعی، ایجاد یک جامعه مدنی و افزایش مشارکت سیاسی، راه برای رشد احزاب سیاسی و توسعه سیاسی هموار شد. خاتمی در گفتمان سیاسی خود بر جامعه مدنی، توسعه سیاسی، توسعه آزادی‌های سیاسی و مدنی، حاکمیت قانون، دموکراسی دینی، گفت‌وگوی تمدن‌ها^۲ و حذف تنش در سیاست خارجی تأکید داشت (Asayesh & Other, 2011: 221).

یکی از موفقیت‌های دولت خاتمی در ابعاد داخلی توسعه، گسترش کمی و کیفی مطبوعات و احزاب سیاسی بود که می‌توان آن‌را به تقویت رکن چهارم دموکراسی و پیشرفت در زمینه آزادی بیان و فکر و بهبود فضای باز برای انتقاد تلقی نمود (Aghayi & Fathi mehr, 2014: 1111-1112). از همین‌رو بعد از انتخابات خرداد ۱۳۷۶ نهادهای دموکراتیک نظام تقویت شدند و مشارکت مدنی و خودخوش به‌جای مشارکت توده‌ای، گسترش چشمگیری پیدا کرد (بشیری، ۱۳۹۲: ۱۰۳). در دوره جنش اصلاحات در جهت گسترش ظرفیت مشارکت سیاسی مردم، فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی تشویق شده و از جمله انتخابات شوراها برگزار گردید (بشیری، ۱۳۹۲: ۱۸۷). اگر در چارچوب نظری هانتینگتون، نهادینه کردن را معیار منحصر به‌فردی برای توسعه سیاسی

۱. Post-Islamism

۲. Dialogue of Civilizations

بدانیم در آن صورت می‌توان گفت احیای دوباره شوراهای شهر و روستا شاخص عینی برای ارزیابی توسعه سیاسی در دوره اصلاحات محسوب می‌شود. در واقع شوراهای شهر در جهت واگذاری عرصه‌های تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به افراد جامعه به نمایندگان آنها و هم‌گامی در افزایش مشارکت و رقابت سیاسی به‌شمار می‌روند. انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا عرصه‌ای برای مشارکت و رقابت سیاسی بود. انتخابات دور اول شوراها با حضور گسترده و مشارکت فعالانه مردم و رقابت کاندیدها در سال ۱۳۷۸ برگزار گردید. با پیروزی خاتمی، راهبرد نظام از یکسان‌سازی در عرصه سیاسی به واگرایی متعدهانه مبدل شد. بنابراین فضای جدیدی برای توسعه شاخصه‌های دموکراسی هم‌چون رقابت آزاد، احزاب سیاسی و گروه‌های سیاسی، گسترش آزادی مطبوعات را به‌وجود آورد. هم‌چنین در این دوره شاهد رشد ارزش‌های نوین چون آزادی، حاکمیت قانون، شایسته‌سالاری، انتقادپذیری، تساهل، حقوق شهروندی، مشارکت سیاسی و اجتماعی، جامعه مدنی، توسعه سیاسی و امنیت اجتماعی بودیم، که نشان از ظهور فرهنگ سیاسی مشارکتی و دموکراتیک در میان توده است (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۳۰۴).

نهادهای جامعه مدنی می‌توانند نقش مهمی در ارتقای سطح آگاهی مردم نسبت به نظام سیاسی ایفا نمایند و موجب رشد یافتگی فرهنگ سیاسی مردم شوند. درست همان‌طور که مشارکت آگاهانه مردم در اشکال مختلفی چون مشارکت در انتخابات، مشارکت در نهادی غیر دولتی، مشارکت در اعتصابات و تحصن‌ها و مشارکت در تظاهرات به‌خوبی نشان دهنده ارتقای فرهنگ سیاسی مردم در دهه سوم انقلاب بود. در مجموع از حیث عوامل ساختاری و دراز مدت مثل توسعه اقتصادی، گسترش آموزش و پرورش و ارتباطات، نوسازی اجتماعی، گسترش طبقه متوسط جدید و پیدایش جامعه مدنی، زمینه مناسب برای گذار به دموکراسی فراهم آمد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۶۲). بنابراین دوره بعد از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ را به‌دلیل فضای سیاسی ایجاد شده می‌توان دوره

رشد دموکراتیزاسیون نام نهاد. توسعه شاخصه‌های دموکراسی هم‌چون رقابت آزادانه احزاب و گروه‌های سیاسی، گسترش آزادی مطبوعات، احیای برخی اصول دموکراتیک قانون اساسی هم‌چون انتخابات شوراها و تقویت فرهنگ سیاسی مشارکتی از ویژگی‌های این دوره است که از آن به‌عنوان شبه دموکراسی^۱ نیز یاد کرده‌اند (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۶۱۵ - ۶۱۴).

برخلاف سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ که الیگارش‌ی نسبتاً بسته‌ای پدید آمد و دایره مشارکت و رقابت سیاسی تنگ‌تر شد و تعامل دولت نوپای اسلامی با احزاب و گروه‌های سیاسی وارد مرحله جدیدی گردید و سلطه گروه‌های نفوذ نیمه رسمی متعلق به الیگارش‌ی حاکم به‌جای احزاب سیاسی، گسترش شبکه حامی‌پروری در پرتو الیگارش‌ی، رقابت‌ها و منازعت داخلی در درون الیگارش‌ی، محدودیت شدید فعالیت نیروهای اپوزیسیون، محدودیت شدید رقابت‌های انتخاباتی به گروه‌های وفادار به نظام سیاسی از جمله خصایص و ویژگی‌های فضای سیاسی این دوره محسوب می‌شدند (عبداللهی، راد، ۱۳۸۸: ۴۶ - ۴۷)، از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ به‌بعد ارزش‌های جدیدی مثل قانون‌مداری، حاکمیت قانون، آزادی‌های مدنی، حقوق اقلیت‌ها در سایه موج جدید دموکراتیزاسیون در سطح جهانی و تحولات داخلی رواج پیدا کرد.

در دهه سوم انقلاب، فرآیند تبدیل افراد جامعه به شهروندان وظیفه‌مدار و مشارکت‌جو در حال تثبیت شدن بود؛ هم‌چنین در این دهه، تأکید بر ایمان به‌عنوان گوهر اصلی دین و ابتنای ایمان بر فردیت و هم‌چنین سیال شدن فهم دین، زمینه را برای افزایش اصالت نظر و رأی شهروندان در عرصه‌های مختلف به‌ویژه عرصه سیاست و حکومت فراهم کرد. به‌عبارتی در دوره گفتمان اصلاحات، مردم دال مرکزی بودند و دال‌های دیگر نظیر قانون‌گرایی،

۱. Quasidemocracy

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۵۳

مردم‌سالاری دینی، اصلاحات، توسعه سیاسی و جامعه مدنی حول دال مرکزی یعنی توده مردم جمع شده بودند. بنابراین برای نخستین بار، هم در عرصه نظر و هم در عرصه عمل ما شاهد اهمیت و جایگاه سرنوشت‌ساز توده مردم و فرهنگ سیاسی مشارکتی آنها در معنای اصلی خود در عرصه سیاسی و توسعه سیاسی ایران بودیم. از این تاریخ به بعد توده مردم در حال خروج از مفهوم رعیت به مفهوم شهروند مشارکت‌جو، فعال و آگاه نسبت به سرنوشت خود بودند. در این دوره جهت‌گیری شناختی و ارزیابی شهروندان نسبت به فرآیند سیاسی، سطح نظام، ورودی‌ها و خروجی‌ها نظام سیاسی تا حدود زیادی تقویت شد و رشد کرد. اما این روند نیز با انتخابات سال ۱۳۸۴ منقطع گردید، چرا که در این دوره توسعه سیاسی، گفتمانی دولتی از بالا به پایین و تا حدودی سلبی بود که در برابر گفتان رقیب مطرح می‌شد. هرچند نمی‌توان از تغییر صورت‌بندی جامعه ایران در آن زمان که متأثر از تحولات جهانی شدن بود و هم‌چنین تأثیرگذاری خود دولت در تسریع مدرنیزاسیون و به تبع آن فرهنگ سیاسی چشم‌پوشی کرد. با این وجود نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ و از صحنه خارج شدن اصلاح‌طلبان و عدم حمایت اقشار مردم از این گفتمان نشان داد که فرهنگ سیاسی مشارکتی در میان توده مردم ایران هنوز در مراحل آغازین بلوغ سیاسی خود بوده و نیازمند بسترها و فرصت‌های بیشتری برای تأثیرگذاری بر روند و مسیر توسعه سیاسی ایران معاصر است.

نتیجه‌گیری

در یک ارزیابی کلی از جایگاه فرهنگ سیاسی توده مردم و رابطه آن با توسعه سیاسی در مقاطع سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران می‌توان به نتایج ذیل دست یافت: در دوره مشروطه، احزاب و جمعیت‌ها در داخل و بیرون مجلس به‌عنوان اولین شاخصه‌های توسعه سیاسی قدم در میدان نهادند؛ اما در رابطه با توده مردم باید گفت بیشتر مردم در این نهضت تنها به دنبال رهایی از ظلم و کسب پاره‌ای از آزادی‌ها بودند و تصور دقیقی از ویژگی‌های دموکراتیک نداشتند. به عبارتی

مختصات ذهنی و زیست عشایری عصر مشروطه با فرهنگ سیاسی مشارکتی که مستلزم آگاهی ملی و حس تعلق ملی است، هم‌خوانی نداشت؛ چرا که در ساختار عشیره‌ای دوران مشروطه نمی‌توان از شهروند آگاه و وظیفه‌مدار و مشارکت‌جو سخنی به میان آورد تا جایی که میراث ذهنیت اسطوره‌پرور و قهرمان‌پرور مردم قبل از مشروطه، منجر به پرورش و ظهور شخصیتی چون پهلوی اول به‌عنوان مظهر اراده ملی در اواخر مشروطه گردید.

قدرت دولت پهلوی اول در یک رابطه باز تولیدی، خود مانع تکوین احزاب به‌عنوان مجاری مشارکت و رقابت سیاسی به‌عنوان دو شاخص اصلی توسعه سیاسی گردید. تشکیل دولت پهلوی اول باعث انقطاع دست آوردهای دوره مشروطه در زمینه فرهنگ سیاسی مشارکتی و تأثیر منفی آن بر توسعه سیاسی گردید. فرهنگ سیاسی مطلق‌نگر و انحصارطلب، فرهنگ حامی‌پروری، شخصی بودن قدرت، نهادزدایی و اقتدارگرایی در دولت رضاشاه با ملزومات توسعه سیاسی یعنی فرهنگ سیاسی که مبتنی بر تضارب اندیشه و تکتک‌آرا باشد هماهنگی نداشت. در دوران پهلوی دوم با وجود این که در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، مشارکت و رقابت سیاسی به‌عنوان دو ستون اصلی توسعه سیاسی تا حدودی فرصت بروز یافت، اما فرهنگ اقتدارگرایی و شخص‌گرایی همانند گذشته تداوم یافت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مسیر توسعه سیاسی ایران با دوران قبل از آن تفاوتی ماهوی پیدا کرد. در این دوران در فرهنگ سیاسی مردم یعنی تلقی آنها و جهت‌گیری آنها نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن تحولی اساسی پدید آمد. فرهنگ سیاسی مردم در دهه اول پیروزی انقلاب، تبعی-مشارکتی بود؛ چرا که در چنین فرهنگی سیاسی، مشارکت وجود داشت؛ ولی فقط در چارچوب‌های اعتقادی نشأت گرفته از ارزش‌های انقلابی مجال ظهور می‌یافت؛ بنابراین تنوع و چندگونگی وجود نداشت. در دهه دوم انقلاب، رشد و بهبود وضعیت اقتصادی جامعه و پشت سر گذاشتن شرایط سخت جنگی و گذر از

بحران‌های مختلف و آثار جهانی شدن سبب شد که فضای جدیدی از فرهنگی سیاسی مشارکتی شکل گیرد؛ که دوم خرداد ۱۳۷۶ و دولت اصلاحات، اوج تبلور آن بود. از همین رو بعد از انتخابات خرداد ۱۳۷۶ نهادهای دموکراتیک نظام تقویت شدند و مشارکت مدنی و نسبتاً خودخوش به‌جای مشارکت توده‌ای اوایل انقلاب گسترش چشمگیری پیدا کرد. در این دوره شاهد توسعه شاخصه‌های دموکراسی هم‌چون رقابت آزادانه احزاب و گروه‌های سیاسی، گسترش آزادی مطبوعات، احیای برخی اصول دموکراتیک قانون اساسی هم‌چون انتخابات شوراهای تقویت فرهنگ سیاسی مشارکتی می‌باشیم. در دهه سوم، شاهد ویژگی‌هایی نظیر تأکید بر مشروعیت قانونی نظام، تلاش برای تبدیل الیگارشی حاکم به‌نوعی دموکراسی محدود یا شبه دموکراسی، نهادینه کردن جامعه مدنی، تقویت نهادهای دموکراتیک نظام هم‌چون نهاد ریاست جمهوری، پارلمان و شوراهای تشویق مطبوعات، گسترش فرهنگ سیاسی دموکراتیک هستیم. هر چند که این روند نیز با انتخابات سال ۱۳۸۴ و تفسیری پوپولیستی از نقش و جایگاه مردم در فرآیند سازوکارهای نظام سیاسی، منقطع گردید و برگی دیگر از معمای توسعه نیافتگی سیاسی ایران معاصر را رقم زده و معنا بخشید. بیشترین تلاش و همت دولت تدبیر و امید نیز از سال ۱۳۹۲ معطوف به حل و فصل معضلات سیاست خارجی و برجام شد و مسئله توسعه سیاسی ایران هم‌چنان در محاق قرار گرفت.

منابع

الف) فارسی

- آزموده، فهیمه (۱۳۸۷)، فرهنگ سیاسی و دموکراسی در ایران، (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *نخبگان سیاسی بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس، چاپ سوم.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
- افضلی، رسول (۱۳۸۶)، *دولت مدرن در ایران*، تهران: نشر عمران.
- ایرانی، ناصر (۱۳۷۱)، *بحران دموکراسی در ایران*، تهران: نشر دانش.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی. تهران: نشر نی، چاپ دهم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *عقل در سیاست*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *گذار به مردم‌سالاری*، تهران: نشر معاصر.
- شیریه، حسین (۱۳۹۲)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ ششم.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه مفید، چاپ دوم.
- زیناکلام، صادق (۱۳۸۲)، *سنت و مدرنیته*، تهران: روزنه، چاپ پنجم.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۲)، *اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار*، تهران: نشر فروزان روز، چاپ ششم.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۳)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ سوم.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۹۲)، *پانزده مدل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی*، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.

فرهنگ سیاسی توده، دولت‌های وامانده و... ۱۵۷

شریف، محمدرضا (۱۳۸۰)، *انقلاب آرام درآمدی بر تحول فرهنگی در ایران*، تهران: نشر روزنه، چاپ سوم.

شهرام‌نیا، امیر مسعود (۱۳۸۶)، *جهانی شدن و دموکراسی در ایران*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ سوم.

عالم، عبد الرحمن (۱۳۸۸)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی، چاپ بیستم.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴)، *ما ایرانیان*، تهران: نشر نی، چاپ سوم.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، *سیاست‌شناسی*، تهران: نشر سمت.

کاتم، ریچارد (۱۳۸۵)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر غزل، چاپ چهارم.

محسنیان راد، مهدی (۱۳۹۰)، *ریشه‌های فرهنگی ارتباط در ایران*، تهران: نشر چاپار، چاپ دوم.

الموتی، ضیاءالدین (۱۳۷۰)، *فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران*: جنبش‌های چپ، تهران: چاپخش.

میرسپاسی، علی (۱۳۹۳)، *تاملی در مدرنیتیه ایرانی*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: نشر ثالث.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ پانزدهم.

خواجه سروی، غلامرضا؛ جعفرپور کلوری، رشید (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی مشارکت سیاسی در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات علوم اجتماعی/ایران*، سال یازدهم، شماره چهارم.

راد، فیروز؛ عبد اللهی، محمد (۱۳۸۸)، «بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲)»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره دهم، شماره یکم.

شهرام‌نیا، امیرمسعود؛ اسکندری، محید (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال بیستم، دفتر اول، شماره هفتادوهفت.

- شیرودی، مرتضی (۱۳۸۷)، «تمرکز و توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران»، فصلنامه *مطالعات/انقلاب/اسلامی*، سال چهارم، شماره سیزدهم.
- قالیباف، محمدباقر؛ شوشتری، سید محمد جواد (۱۳۹۲)، «تاثیر فرهنگ سیاسی بر مشارکت شهروندان در حکومت محلی (مطالعه موردی: تهران)»، *پژوهش‌نامه جغرافیای انسانی*، دوره چهل و پنجم، شماره دوم.
- نیاکوئی، امیر (۱۳۹۳)، «جامعه‌شناسی منازعات سیاسی در ایران (انتخابات ۱۳۸۸)»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دهم، شماره اول.

ب) انگلیسی

- Aghayi, Mohammad & Fathi Mehr, Mohammadreza (2014), *The Study of the Performance of Reformation Government from the Perspective of Renovation*. *European Online Journal of Natural and Social Sciences*. Vol. 3, No. 4 pp. 1109-1115- ISSN 1805-3602.
- Almond, Gabriel A. & Verba, Sidney (1965), *The Civic Culture*. Boston, MA: Little, Brown and Company.
- Fazeli, Nematollah (2006), *Politics of Culture in Iran*, First published by Routledge, an imprint of the Taylor & Francis Group.
- Ghahremanpour, Rahman (2004), *Capitalism and Political Development in Iran*, Discourse: *An Iranian Quarterly*, Vol. 5, No. 4 (Spring 2004): 69-90.
- Asayesh, Hossein and other (2011), *Political Party in Islamic Republic of Iran: A Review* *Journal of Politics and Law*, Vol. 4, No. 1; March 2011.
- Jahanbakhsh, Forough, (2003), *Religious and Political Discourse in Iran: Moving Toward Post-Fundamentalism* *The Brown Journal of World Affairs*. Winter/Spring 2003 ° Volume IX, Issue.
- Karimi, Maryam (2014), *Influencing Factors of Political Development of Iran, 1953-1979*, *Journal of Public Administration and Governance*, ISSN 2161-7104. 2014, Vol. 4, No. 4.
- Mibragheri, Farid (2003), *Political Culture & Its Impact on Politics the Case of Iran*, Political Culture Case Studies Conflict Studies Research Centre.
- Seif-Amirhosseini, Zahra (2014), *Socio-Political Change and*

Development in Iran: Reza Sah and the Shi'i Hierocracy.
A Thesis Submitted for the Degree of Doctor of
philosophy (Ph. D), London School of Economics, and
University of London. Published by ProQuest LLC 2014.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی